

« نیروی مردم رانپاید نادیده انگاشت »

بمناسبت پنجاهمین سالگرد وقایع اوت سال ۱۹۵۳

باقبول ادعاهای پوچ کرمیت روزولت و همکارانش؛ نیروی لایزال ملتمان را به هیچ میگیریم و خودمان رانیزخواروبی ارزش میکنیم.

جامعه ایرانی درمسیرتاریخ؛ دررویارونی باحوادث سهمگین باوجودگونگونی فرهنگ های تشکیل دهنده اش؛ وحدت و یگانگی اش را کمابیش در چهارچوب و داخل آنچه ممالک محروسه و شاهنشاهی خوانده میشد؛ حفظ کرده بود.

نامگذاری کودتای آمریکانی به وقایع بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد آنهم ازسوی کسانی که خود را ملی و ناسیونالیست می شمارند؛ نه فقط خواروبی ارزش شمردن ملت ایران است؛ بلکه باعث شده تخم نفاق و دودستگی در جامعه ایرانی کاشته شود و ریشه بدواند.

تبلیغات نادرست درباره قیام ۲۸ مرداد پایگاه مردمی رژیم ایران راست کرد و باعث جدائی مردم از رژیم و شکاف در جامعه ایرانی گردید.

لونی هندرسون سفیر آمریکا در ایران از اینکه می شنود گروهی از ایرانی ها شورش ۲۸ مرداد را به حساب خارجی و ماموران اطلاعاتی آمریکامیگذارند؛ دچار تعجب شده و در گزارشی سری شماره ۳۵۱ مورخ ۲۱ اوت ۱۹۵۳ اظهار تاسف مینماید که چرا مردم ایران نمیتوانند باور کنند که تحولات مهم سیاسی در کشورشان میتواند بدون دخالت بیگانگان انجام یابد.

دقت بفرمائید هندرسون این مطلب را در تفسیر وقایع ۲۸ مرداد بیان میکند.

پس از اینکه توده ایها وجهه ملی فریاد بر آوردند که کار؛ کار خارجی بوده و کودتای آمریکانی است؛ هندرسون حق دارد تعجب کند! چطور یک ملت خودش را اینقدر ناچیز می شمارد؟

خسارات و صدمات مادی همواره جبران پذیر است؛ آنچه مشکل علاج میپذیرد شراره نفاق است که آنچنان جامعه رامی سوزاند که جز خاکستر چیزی از آن باقی نماند. این روزها آثار وحشتناک دوگانگی و نفاق که زانیده نام گذاری کودتای آمریکانی به جریانات ۲۸ مرداد است؛ بین هموطنان درونی و بیابرونی مرزهای کشور دیده میشود؛ جای تاسف است که بت اعظم سازی از دکتر مصدق برخدمات وی نیز سایه انداخته است. ازسوی دیگر طرفداران جبهه ملی تحمل کوچکترین ایراد و خرده گیری را ندارند. هر پژوهشگری که بخواهد کوچکترین ایراد خرده گیری را از جبهه بنماید؛ به نوکری CIA متهم میگردد و آماج انواع تهمت ها و ناسزاها قرار میگیرد. این در حالی است که خودشان با استناد به نوشته های همان عوامل CIA به ویژه کتاب کرمیت روزولت بوقایع بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد مینگرند....

برای جبهه ملی ۲۸ مرداد کودتای است آمریکانی؛ چونکه حضرت کرمیت روزولت و جناب دونالد زیلبر چنین فرموده اند.

همانطوریکه بسیاری بدون خواندن کتاب حل المسائل و آشنا شدن به دیدگاه های خمینی دنبال وی راه افتادند؛ امروز عده قابل توجهی بدون اینکه کتاب کرمیت روزولت را بررسی کرده و به شخصیت خودستا و افسانه باف وی؛ پی برده باشند؛ آنچه از راه گوشی درباره ادعاهای کرمیت روزولت شنیده اند؛ بی چون چرا قبول کرده و تاریخ یک دوران مهم از وطنمان را به آنگونه که کرمیت روزولت خواسته و نوشته است؛ پذیرفته اند.

بررسی کتاب کرمیت روزولت:

بمناسبت پنجاهمین سالگرد وقایع بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد بیانیید با هم دیگر کتاب کرمیت روزولت بنام Counter Coup کپی رایت ۱۹۷۹ چاپ آمریکا توسط موسسه McGrauhill را بررسی کرده و

با توجه به آنچه این مرد خودستا و گزافه گو نوشته است؛ به شخصیت و اعتبار ادعاهایش پی ببریم:

کرمیت روزولت مینویسد:

روزی که رئیس مربوطه ام در CIA آقای دوناهان مرابدفترش خواسته و گفت مامور ایران شده اید؛ حاج و واج ماندم و عصر و شب آنروز اطلس جغرافیایی و آنسیکوپدیای بریتانیکا را روی میز پهن کردم؛ تا به ببینم اولاً "این مملکت ایران در کجاست و ثانیاً "چه جور جانی است؟! "

قبول اینکه شخصی به این نادانی و بی اطلاعی می آید ایران و بیشتر نویسندگان؛ نمایندگان مجلس و مقامات مهم مملکت را سرانگشت اش می چرخاند؛ اگر بیچاره و بی ارزش شمردن ملت ایران نیست؛ چه نامی بر آن میگذارید؟

در حالیکه هر مامور اطلاعاتی در درجه اول باید نقشه شهر محل مأموریت اش را خوب فرا بگیرد؛ آقای کرمیت روزولت خیابان روزولت را در جوار سفارت شوروی دانسته و با خود بزرگ بینی مینویسد؛ نام این خیابان را برای بزرگداشت پرزیدنت فرانکلین دلانو روزولت نامگذاری کرده اند و نه بخاطر من. ضمن اینکه مینویسد من اولین شخصی هستم که به دو جانبه بودن کیم فیلیپی جاسوس انگلیسی مامور ارتباط با سی ای ای پی بردم؛ شخصیت خودش را از قول فیلیپی اینطور معرفی مینماید: کیم فیلیپی درباره من چنین مینویسد: کرمیت مردی است با فرهنگ و تربیت والا؛ مبادی آداب؛ با آرامی و آگاهی حرف میزند؛ روابط بسیار گسترده دارد؛ هم میزبان خوبی است و هم میهمان مجلس آرا؛ از تواضع برخوردار است (صفحه های ۱۰۹ و ۱۱۰).

در مورد متواضع بودن کرمیت روزولت همین بس که سالیوان سفیر آمریکا در ایران از خود ستانی های وی به تنگ آمده و در کتابش مینویسد:

این بابا خود ستانی را از مرحوم پدر بزرگش تنو دور به ارث برده است؛ آن مرحوم هر چه بود متواضع نبود.

درباره خود ستانی کرمیت روزولت و نقل داستان ملاقاتش با وینستون چرچیل نخست وزیر انگلستان بسیار گویاست. مینویسد:

در لندن دیدار چرچیل رفتم... موقع خداحافظی چرچیل بمن گفت: "ای جوان آرزو میکردم جوان بودم و در زیر دست تو کار آموزی کرده و تربیت میشدم!"

در شرح وقایع آذربایجان ابداء متوجه ترفند ماهرانه سیاسی احمد قوام نشده و مینویسد:

قوام السلطنه که به مسکو رفت؛ شاه ترسید مبادا مناطق شمال غربی ایران را به شوروی واگذار کند؛ این است که خواهرش اشرف را به مسکو فرستاد...!

آگاهی اش از ادبیات ایران بسیار محدود؛ و درباره ادب و شعر ایران به ذکر یک افسانه کفایت میکند (صفحات ۲۶ تا ۲۸) و این افسانه این است که تیمور لنگ در شیراز حافظ را احضار مینماید و به وی که خرقه کهنه درویشی به تن داشت؛ میگوید **من دنیای رابه ستایش بخارا و سمرقند و اداشته ام؛ تو با چه جرات آنها را به خال لب یارت می بخشی؟** و حافظ جواب میدهد؛ **باهمین بذل و بخشش هاست که باین روز افتادم و فقیر شدم.**

درباره مسیر راه آهن سرتاسری ایران مینویسد: «این راه آهن از آبادان شروع شده و پس از گذشتن از کرمانشاه به دریاچه ارومیه میرسد و از آنجا به مرز شوروی ادامه می یابد.»

می نویسد: «انقلاب شاه و مردم موفق بود؛ بی آنکه بمشکلات حاصله از آن منجمله صف آرانی روحانیون در برابر آن اشاره ای بنماید.

در بیان عوامل تشکیل دهنده جامعه ایران چهار عامل تشخیص میدهد؛ شاه - ارتش - دستگاه اداری و عشایر. باین ترتیب عامل مهم روحانیون و بالاتر از آن عامل اساسی مردم را بحساب نمی آورد.

درواقع همین مردمی را که کرمیت روزولت بحساب نمیآورد؛ از بامداد ۲۶ مرداد با یگر اساسی صحنه شدند و باقیام غیر منتظره شان همه گروه ها را دچار سورپریز کردند.

سطراول گزارش جانشین رئیس به رئیس جمهور آمریکا (شماره ۳۴۸) با این جمله شروع میشود: «شورش غیرمنتظره نیرومند مردم... دکتر مصدق نیز هرگز تصور نمیکرد مردم علیه دولت اش بپا

خیزند. خودسرلشگرزاهدی و اطرافیان هم در مخفی گاه شان از شورش مردم تعجب کردند؛ البته تعجب باشادی. سرلشگرزاهدی با قبول خطر از مخفی گاه خارج شد و مردم او را پذیرفتند که رهبری قیام مردمی را بدست گرفت.

افسانه بافی روزولت در شرح چگونگی ملاقات کیم فیلی با شاه بعد اعلامی رسد (صفحه ۱۵۴) مینویسد: روز قبل یک جفت گیوه خریدم و مفصل شرح میدهد گیوه چه نوع کفشی است... ولی مینویسد چرا گیوه خریده است... نیمه شبی که قرار است به دیدار شاه برود؛ پیراهن یقه بسته؛ شلوار خاکستری و گیوه خریداری شده رامیبوشد... در خانه دوستی ساکن است که باغچه دارد... نیمه شب دوست با چراغ قوه کیم را بکوچه بیرون باغچه میرساند آنجایک اتومبیل سیاه رنگ بایک راننده منتظر است... درب عقب را باز کرده روی نیمکت عقب می نشیند و اتومبیل حرکت میکند. یک پتوی کلفت کف اتومبیل گذاشته اند؛ به درب آهنی (Gate) کاخ که میرسد راننده اشاره میکند و با انگلیسی شکسته بسته میفهماند که کیم باید کف اتومبیل دراز کشیده پتو را روی خودش بکشد. کیم بهمین ترتیب رفتار میکند.

مینویسد: به نصف راه بین Gate و پله های کاخ که رسیدیم؛ اتومبیل ایستاد و راننده در را باز کرده و رفت و من راتنها گذاشت (او که محوطه کاخ را نمیشناسد و کف ماشین زیر پتو است چگونه میفهمد؛ نصف راه بین Gate و پله های کاخ توقف کرده اند؟).

مینویسد: یک شب باریک اندام؛ قامت متوسط از پله ها پائین آمد (باز هم زیر پتو کف اتومبیل چگونه شبح را دید؟) شبح به اتومبیل نزدیک شد؛ در عقب را باز کرده و پهلوی من نشست... پتو را عقب زد چهره همدیگر را دیدیم؛ او شاه ایران بود و بمن خوش آمدگفت!!... خدایا... چقدر جفنگیات میتوان یافت....

به ادعای کرمیت روزولت؛ در آن نیمه های شب؛ کف ماشین؛ زیر پتو است که شاه تصمیم میگیرد فرمان عزل دکتر مصدق و فرمان نخست وزیری سرلشگرزاهدی را امضاء کند.

دونالد ویلبر هم مدعی است که شاه به توصیه ایشان سرلشگرزاهدی را به نخست وزیری انتخاب کرد و فرمان برکناری مصدق را امضاء نمود.

دربار این ادعاها به خاطر اصادقانه ملکه ثریا مراجعه میکنیم:

ملکه ثریا صادقانه در خاطراتش (صفحه های ۹۶ و ۹۸ ترجمه فرانسه کتاب) چگونگی پیداشدن فکر انتخاب سرلشگرزاهدی را به نخست وزیری شرح میدهد.

مینویسد: شاه دچار افسردگی Depress شده؛ حوصله هیچکس و هیچ چیز را نداشت. وی از ترک ایران و آغاز یک زندگی تازه در اروپا یا آمریکا صحبت میکرد؛ بالاخره هم تصمیم میگیرد ایران را ترک کند؛ ولی آیت الله بهبهانی و کاشانی آگاهی یافته با تجهیز مردم که جلو کاخ اختصاصی گرد آمده و دست به تظاهرات به جانبداری از شاه میزنند؛ از ترک ایران صرف نظر میکنند.

ملکه ثریا مینویسد: یک روز ناگهان سیگاری را که در دست داشت در زیر سیگاری له کرد؛ بایک حرکت که نشان میداد انرژی تازه یافته است؛ روبه من کرد و گفت فقط یک نفر میتواند از عهد مصدق برآمده و بما کمک کند؛ آنهم ژنرال فضل الله زاهدی است.

ملکه ثریا ادامه میدهد: با این همه شاه نمیتوانست تصمیم بگیرد تا آنکه آن شب دیگر نتوانستم خودم را کنترل کنم و فریاد زنان باو گفتم تو قابل ترحم هستی You are pitiful دلم میخواهد آن مردی باشی که میشناختم و دوست داشتم اگر اجازه بدهی مصدق سرکار بماند؛ ایران را دو دستی به شوروی فروخته ای. شاه با شنیدن این حرفها مدتی اندیشید و بالاخره گفت بسیار خوب فرمان برکناری مصدق را امضاء میکنم و سرلشگرزاهدی نخست وزیر تازه خواهد بود.

این نوشته های ملکه ثریا صادقانه و عاری از ملاحظات سیاسی و خود ستانی است. خاطرات ایشان احساسات زنی را نشان میدهد که در جستجوی خوشبختی و عشق واقعی است. ملکه ثریا با صراحت از امیدها و ناامیدی ها و ناخوشی ها و ناخوشی هایش سخن می راند و در همه موارد صریح و ساده و بدون قصد تاثیر در خواننده فرار و نشیب های زندگی اش را شرح میدهد.

با این ملاحظات است که من نوشته ایشان رادرموردسرزنش شوهرش که منجر به امضای فرمان برکناری دکتر مصدق شد؛ قبول دارم و آنرا بدیگر گفته ها نوشته هاترجیح میدهم.

با خوانندگان است که بین نقل قول مامورانی که جز خودستانی و ملاحظات سیاسی و جاه طلبی و خوش آیند این و آن اندیشه دیگر ندارند و نوشته صادقانه یک زن درباره آنچه بین یک زن و شوهر گذشته است؛ یکی را انتخاب کنند.

کرمیت روزولت مینویسد: برای نشان دادن مشروعیت ماموریت که از جانب پرزیدنت آمریکا آیزنهاور و نخست وزیر بریتانیای کبیر وینستون چرچیل داشتیم؛ قرار شد پرزیدنت در سخنرانی که در ظرف ۲ ساعت آینده در سانفرانسیسکو بعمل میآورد؛ جمله خاصی را ادانماید. بدستور چرچیل بنامش رادیوی بی بی سی در برنامه فارسی فردا نیمه شب بجای اینکه فرمول همیشگی (حالا نیمه شب است) را بکاربرد؛ با مختصر تغییر بگوید: (حالا... مکث دقیقاً" نیمه شب است).

در جستجوی صحت این نوشتار به قسمت فارسی رادیوی بی بی سی نامه سفارشی دوقبضه نوشتم که فتوکپی آن را دارم. آنها از امضای رسید نامه خودداری کردند؛ ولی اداره پست آمریکا طی نامه ای بتاريخ ۴ فوریه ۲۰۰۳ نوشت که اداره پست بریتانیای کبیر اطلاع میدهد که پاکت شماره RBO51719520US را حدود ۲۱ اکتبر به گیرنده تحویل داده است. بی بی سی هرگز به نامه من جواب نداد. پنجاه سال بعد دلیل بی جواب گذاشتن نامه من آشکار شد و پرده از روی یکی دیگر از ادعاهای دروغ کیم و روزولت برداشته شد.

جریان این است که در عصر روز ۲۲ اوت سال ۲۰۰۳ آقای راجرهاردی تحلیل گر مسائل خاورمیانه بی بی سی طی گفتاری که در ساعت ۱۶/۴۵ به وقت گرین ویچ پخش گردید؛ درباره پخش پیام رمز توسط بی بی سی در برنامه فارسی با اضافه کردن کلمه دقیقاً" به اعلام ساعت نیمه شب اظهار داشت؛ در آن تاریخ اصلاً" بی بی سی در نیمه شب برنامه فارسی نداشت که با آن پیام رمز بفرستد.

آقای دونالد ویلبر نیز در ادعاهای دروغ دست کم از کرمیت روزولت ندارد. مدعی است فتوکپی فرمان شاه رادرموردنخست وزیر زاهدی او بخبرنگاران داده است. این ادعا در حالیست که امروزه روشن شده این آقای اردشیر زاهدی بود که باتکثیر فرمان و رسانیدن آن در تپه های ولنجک بخبرنگاران خارجی؛ دنیا را از صدور چنین فرمانی آگاه کرد. بهترین مدرک تلگراف شماره ۳۴۴ مورخ ۱۹ اوت ۱۹۵۲ کاردار سفارت آمریکا در تهران و آقای ماتیسون به وزارت خارجه است (نقل از اسناد محرمانه وزارت خارجه آمریکا که پس از گذشت زمان قانونی منتشر شده است).

آقای ماتیسون در تلگراف رمز مینویسد:

دونالد شویند خبرنگار آسوشیتدپرس و کنت لائو خبرنگار نیویورک تایمز به تقاضای پسر سرلشگر زاهدی به تپه های تهران رفتند تا با سرلشگر مصاحبه بعمل بیاورند و سرلشگر حضور نداشت ولی پسرش فرمان امضاء شده؛ شاه را با آنها نشان داد و فتوکپی آنرا بین خبرنگاران توزیع کرد. پسر زاهدی گفت: طبیعی است که پدرش مخفی شده است. جریان این است که سرلشگر نصیری همراه با تعدادی سرباز سحرگاه به خانه مصدق رفته تا فرمان عزل او را ابلاغ کنند. گارد محافظ مصدق فرمان را گرفته سرهنگ نصیری را بازداشت مینماید.

خانم مادلن آلبرایت وزیر خارجه دولت کلینتون با پرونی در آوریل ۲۰۰۰ با ادعاهای آقای ویلبر استناد کرده؛ و از این مداخلات اظهار تاسف نمود. ایشان بهتر بود از ادعاهای پوچ جاسوسان اظهار ندامت میکردند. ادعاهایی که آب به آسیاب دشمنان ایران ریخت و جامعه ایران را دچار نفاق کرد.

نوشته: دکتر پرویز عدل
تهیه و تنظیم: سازمان پیوند ایرانیان